

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره حدیث شماره هفت بود که مرحوم کلینی نقل کرده بود از ابی علی اشعری. عرض کردیم ایشان احمد بن ادریس از اشعری های قم، از مشایخ کلینی و بسیار مرد جلیل القدری ایشان. عن الحسن بن علی الکوفی که عرض کردیم ایشان الحسن بن علی بن عبد الله بن مغیره، نوه عبد الله بن مغیره است. خود عبد الله بن مغیره بسیار جلیل القدر، لکن عرض کردیم یک شدوذی در افکار ایشان وجود دارد، با جلالت قدرش. خود این نوه ایشان هم خالی از شدوذ نیست. عن الحسن بن علی الکوفی، چون دیگر این خصوص این بحث های این گونه احتیاج به یک جریان دیگری دارد که جایش این جا نیست اکنون.

عن عبیس یا عبیس بن هشام، عباس بن هشام ناشری، ثقة، عن عبد الکریم که عرض کردیم ایشان از واقفیه است، از بزرگان واقفیه است، عبد الکریم بن عمرو خثعمی، الملقب به کرام، لکن آن روایات مشهور ما از ایشان توسط بزنطی به ما رسیده. عن ابن ابی یعفور، عبد الله بن ابی یعفور که ثقة است. حدیث اصطلاحاً به اصطلاح موثق است.

عرض کردیم سابقاً کراراً و مراراً اولین باری که احادیث شیعه دسته بندی شد رسماً، از زمان شیخ طوسی شروع شد، لکن خیلی رسمی نشد. از وقتی که رسماً دسته بندی شد و تقسیم شد و چهار قسم شد، زمان مرحوم به اصطلاح علامه است که حدیث صحیح و حسن و موثق و ضعیف، چهار قسم درست کردند. از آن زمان، که خود علامه باشد، خود علامه به حدیث موثق عمل نکرد. یعنی این حدیث به نظر علامه قابل قبول نیست، یعنی ضعیف حساب می شد. ایشان موثقات را نمی آورد در کتاب منتهی مثل این که دیدم ۳۰-۴۰ مورد موثقات را آورده، گفته، و الا در مختلف من ندیدم ایشان موثقات را نقل بکند.

عن عبد الکریم که واقعی است و از بزرگان واقعی هم هست، لکن علامه قبول نکرد. عرض کردیم بعد از علامه هم عده ای مثل مرحوم صاحب مدارک و معالم و این ها، این ها هم دنبال حدیث صحیح و حسن بودند، یا بعضی هایشان صحیح تنها. این هایی که دنبال صحیح و حسن یا صحیح تنها، به موثق عمل نکردند. به خلاف مرحوم آقای خویی، به صحیح و موثق عمل می کند، به حسن عمل نمی کند، به خلاف ایشان. علی ای حال، و این بحثی است که حالا آیا حدیث موثق را قبول بکنیم یا نه.

لکن بنده سراپا تقصیر نکته دیگری را عرض کردیم رویش کار بشود، و آن این که باید ثابت بشود که این مجرد حدیثشان است، احتمالاً مثل این حدیث مبنای فقهی شان باشد، احتمالاً. یعنی در فقه واقعیه این گونه بوده. یعنی مجرد حدیث نباشد، بحث حدیثی نیست. این را هم ما مطرح کردیم، حالا جایش هم تفصیل دارد، لکن اجمالاً عرض می کنیم.

چون در آن روایتی که به امام عسکری منسوب است، از این که می گویم منسوب است چون مشهور است این روایت، لکن فقط شیخ طوسی در کتاب غیبت آورده، جای دیگری هم این را نقل نکرده و مرحوم نجاشی هم اشاراتی به این روایت ندارد خیلی مشهور شده: «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا». این روایت را مرحوم شیخ طوسی نقل می کند از نمی دانم ابی علی کی، خادم حسین بن روح.

که خادم حسین بن روح می گوید از حسین بن روح سؤال کردند راجع به کتاب شلمغانی چه می گوید؟ در خانه های ما موجود است. ایشان فرمودند به این که همان مطلبی را که امام عسکری راجع به کتب بنی فضال فرمودند که چه کار کنیم، و «بیوتنا منها ملاء»، خانه های ما پر از کتب بنی فضال است، حضرت فرمودند: «خذوا ما رووا»، آن روایت هایشان را قبول کنید، «و ذروا ما رأوا»، رأی شان را قبول نکنید. رأی در این جا را خیال کردند قیاس است، نه، رأی در این جا قیاس نیست، رأی در این جا اختیار روایت است، قیاس نیست. مبنای فقهی است. یعنی آن که به عنوان؛ و خذوا هم به معنای اخذ نیست، به معنای حجیت است. روایاتشان حجیت، اما آراءشان و اختیاراتشان نه. دقت کردید؟ روایاتشان حجیت، اما اختیاراتشان حجیت نیست. این در حقیقت اختیار کرام است. اختیارش این بوده که «أنت و مالک لأیک» اطلاق دارد.

لذا دقت بکنید: «فی الرجل یكون لولده مال» البته لولده هم می شود خواند. بله، وُلد جمع است، وُلد مفرد است. بله، «مالٌ فأحب أن يأخذ منه»، ببینید فأحب دارد، ندارد فاحتاج. مطلقاً، دلش می خواهد بگیرد قال علیه السلام: «فلیأخذ». دقت کردید؟ این روایت دلالت می کند بر این که مطلقاً می تواند از مال بچه بگیرد، چه محتاج باشد چه محتاج نباشد، چه اضطرار باشد چه اضطرار نباشد. ظاهر حدیث «أنت و مالک لأیک» هم همین است. که عرض کردیم آن روز عبارت شافعی را هم خواندم، در رساله، رساله کتاب قشنگی است مال شافعی، آقایان انس بگیرند با آن خوب است. تقریباً فعلاً اولین کتاب اصولی است که در دنیای اسلام موجود است فعلاً. می گویند قبل از آن بوده اصول، اما ایشان تقریباً زمان حضرت رضا، وفاتش زمان ایشان، یک سال بعد ایشان، یک سال قبل، مختلف است، محل اختلاف است. علی ای حال کتاب خوبی است.

در آن جا یک فصلی دارد که یک سؤالی مطرح می کند: آیا شما روایاتی دارید که از رسول الله نقل شده باشد و کسی به آن عمل نکرده؟ شافعی می گوید همین روایت را نقل می کند «أنت و مالک لأیک»، که این روایتی است که کسی به آن عمل نکرده است، ظاهراً مراد شافعی اطلاق است، یعنی کسی به اطلاقش عمل نکرده. نگفته «أنت و مالک لأیک» اطلاق دارد.

لکن این روایت عمل کرده، این روایت می گوید حضرت صادق فرمودند: «فأحب أن يأخذ منه فليأخذ»، اشکال ندارد. دقت کردید؟ احتمال بسیار قوی دارد که این روایت در به اصطلاح مسلک واقعی ها بوده، شاید آن ها اعتقادشان این بوده که حدیث مطلق است. احتمال دارد، مجرد روایت نیست. این روایت را در کافی بیاورید، همین روایت چون کافی نقل می کند، بعداً تهذیب هم، عمده اش کافی بیاورد، عنوان بابش را بیاورید. چون در کافی هم این روایت را دارد، هم آن روایتی که می گوید اضطرار و «مما لا بد منه» دارد.

یکی از حضار: عنوان بابش: «باب الرجل يأخذ من مال ولده، والولد يأخذ من مال أبيه».

آیت الله مددی: بله، نه، عنوان باب زده؛ بله، ندارد که آیا جایز است یا نه.

و مرحوم کلینی اصولاً مبنایش تخییر است، مبنای مرحوم کلینی در تعارض روایات تخییر است. اگر بیان خاصی نکرده، ظاهراً به تخییر قائل است. یعنی مابین این که مطلقاً اخذ بکند یا در حالات احتیاج و اضطرار اخذ کند. و این تخییر که معنا نمی دهد، این که قابل معنا نیست، این تخییر قابل معنا نیست. لذا نمی دانیم اکنون مرحوم کلینی چرا این روایت را آورده است؟ خود ما اکنون به ما بگویند به کلینی چه نسبت بدهیم، اکنون نمی دانیم چه نسبت بدهیم.

یکی از حضار: بعضی وقت ها هست که اضطرار هم نیست، یعنی می رود خانه فرزندش یک سیب می خواهد بخورد چیزی، آن جا هم باید اجازه، اضطرار هم نیست ولی...

آیت الله مددی: شما خانه هر کسی می روید همین است، مگر، مگر شما جایی بروید که اجازه ندهند به شما میل بفرمایید، الا خانه هر جا که...

یکی از حضار: نه اگر فرزند اجازه هم نداده، پدر در حد یک سیبی می تواند بخورد، دیگر نمی تواند...

آیت الله مددی: نه، یکون؛ «فأحب أن يأخذ منه»، من ماله.

یکی از حضار: نه آن طرف می گوید «إن الله لا يحب الفساد»، تا آن جا نرسیده که...

آیت الله مددی: نه، این ها می خواهند بگویند مادام شارع گفت «أنت و مالک لأبيك» دیگر فساد نیست، آن اشکال، آن که عرض کردم در ذیل آیه مبارکه، آن استظهار امام بود که «إن الله لا يحب الفساد فلا أحب»، و لذا امام فرمود «فلا أحب»، خیلی شرح مفصلی دادند. گفتیم «لا أحب» یک اصطلاح فقهای آن زمان است، بین اهل سنت رایج بود، که اگر گفت «لا أحب»، یعنی سنت، سنت بر این است که زیادی نگیرد، «لا أحب» لذا امام

فرمود، و الا فرمود مثلاً یحرم علیک، ان الله، و لذا علمای ما فهمیدند که وقتی فرمود «لا أحب» یعنی حرام است، ملتفت نشدند که یک اصطلاحی در آن زمان، در قرن دوم اصطلاح بود.

یک مطلبی را که حرام بود می خواستند بگویند از سنت اثبات می شد، می گفتند: «إني أكره ذلك»، «يُكره ذلك»، «لا أحب لهم أن يفعل». مثلاً ان لم يكن محتاج، إن كان محتاجاً فلا بأس، ببینید، یعنی اگر بود بأس، این بأس در این جا به معنای حرمت است، لکن حرمتی که با سنت ثابت شده. این یک اصطلاح بود، مجموعه «لا ينبغي له»، «لا ينبغي»، «يُكره»، «لا أحب»، الی آخره، این اصطلاحاتی است که در آن زمان، یعنی در کوفه اگر ابو حمزه ثمالی این حکم را به یک فقیه سنی می داد، می فهمید امام می خواهند یک حکم سنت را بیان نکنند. وقتی امام گفت «لا أحب»، خب می دانند که امام، یعنی او را فقیه حساب می کردند، فقیه هیچ وقت نمی تواند بگوید من دوست ندارم؛ خب من دوست ندارم معنایش حرمت نیست، این اصطلاحی بود که وقتی می خواستند بگویند این کار حرام است به سنت، می گفتند «لا أحب»، یا «يُكره ذلك».

البته آقایان ما هم نوشتند، آقای خویی دیگران هم نوشتند، که «يُكره» در روایات به معنای حرمت آمده، چون در یک روایتی داریم: «و ما كان علي عليه السلام يكره الحلال»، آن روایت هم همین طور است، آن هم جزء سنت است، این ها توجه نکردند. ما یک توضیحی دادیم، اصلاً در کتاب شافعی هم آمده که فقها اگر می خواستند بگویند این مطلب حرمتش به کتاب است، می گفتند «يُحرم»، اگر می خواستند بگویند به سنت است، می گفتند «يُكره». در آن روایت هم از محمد بن مسلم داریم: «الحرام ما حرّم الله في كتابه و إنما كان السلف عافوا»، یا «عافوا أشياء»، سلف از یک چیزی خودش خوشش نمی آمد، عافوا، تركش، «فنحن نعافه»، ما هم خوشمان نمی آید، این «نحن نعافه» مال سنت است، این اصطلاحات را شرح دادم. این جا احتمالاً عبدالکریم فتوای فقهی اش این است، چرا کلینی آورده؟ فعلاً نفهمیدیم چرا آورده، این که چرا این مطلب را مرحوم کلینی...

یکی از حضار: ظاهرش حدیث است، چرا به چه قرینه ای می گوییم فتوای خودش است؟

آیت الله مددی: چون این فقیه است ایشان، عبدالکریم،

یکی از حضار: خب باشد، ظاهرش روایت است.

آیت الله مددی: و لذا دقت کنید، این جا نمی دانم نکته را ملتفت شدید، ما اگر بخواهیم این روایت را قبول بکنیم، این مبنی است که داخل بشود «خذوا ما رءوا»، جزء روایت باشد، اما اگر جزء «و ذروا ما رءوا» باشد دیگر نمی شود، دقت کردید چه شد؟ این جزء ما خذوا است یا جزء ذروا است؟ حضرت فرمودند بگیریید و ترك کنید، اگر روایت باشد، قبول، اما اگر رأی باشد نه. مرحوم شیخ طوسی این ها را روایت گرفته، و لذا مجبور شده جمع بکند، حمل مطلق بر مقید، عرض کردم، این حمل مطلق؛ بله، حمل مطلق بر مقید، این به اصطلاح در اصطلاحات ما نبوده، توسط شیخ طوسی،

البته هست اصطلاحات قبلی در بعضی عبارات مرحوم صدوق هم هست، لکن اصطلاح مرحوم شیخ طوسی اصطلاح اصولی، تخصیص، تقیید، این‌ها را به کار بردند، و یک شرحی عرض کردم خدمتتان، اصطلاح تخصیص رسماً در اصول از همین رساله شافعی شروع شده، از رساله شافعی داریم بحث را، یک روزی ان شاء الله پیش بیاید، یک توضیحی هم راجع به آن می‌دهم.

اما اگر این مطلبی که من عرض کردم بحث تخصیص مطرح نیست، مطلق مطرح نیست، این فتوای واقعی‌ها است، واقعی‌ها به اطلاق حدیث عمل کردند: «أنت و مالک لأیک»، اما در روایات ما به اطلاقش عمل نشده، «مما لا بد منه»، «یحتاج»، «من غیر سرف»، «مضطراً»، «إلا أن یضطر»، بدین صورت استماع شده، پس این‌که شیخ فرمودند تقیید می‌زنیم مطلق؛ روشن شد؟ تقیید مطلقات، اول باید ثابت بشود مطلق داریم، در روایات مطلق داریم، یکی از روایات مطلق همین است، روایتی است که از ابن ابی یعفور وارد شده است.

حدیث بعدی‌اش حدیثی است که مرحوم شیخ کلینی عن محمد بن یحیی، استاد ایشان که بسیار جلیل‌القدر و بزرگوار است، محمد بن یحیی؛ عن عبدالله بن محمد، کراراً عرض کرده‌ام عبدالله بن محمد اشعری برادر احمد اشعری است ایشان. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی، ایشان عبدالله بن محمد بن عیسی، ایشان برادرش است. و ایشان توثیق صریحی آن‌طور ندارد، اما خوب، ظاهراً جزء مشایخ حدیث است. آنچه که من به تتبع در ایشان دیده‌ام، ایشان ناقل آثار کوفه و عراق است. خود احمد هم که همین‌طور است دیگر. خود احمد فقیه بزرگواری است و ناقل آثار است. عرض کردم کراراً، آثار عراق از سال‌های دویست، از زمان امام رضا به بعد، تدریجاً در قرن سوم به قم آمد. یک شرح مفصلی دادیم، در قرن سوم آثار کوفه، آثار انبار، انبار همین علی بن حکم، بصره‌زیادتر است، آثار واسط، آثار بغداد، این‌ها به قم آمدند. یعنی بگویم حالا آثار عراق، اصلش کوفه است، از کوفه به آن‌جاها رفته است. آثار کوفه و حدیث کوفه در قرن سوم به قم منتقل شد، در قرن چهارم پالایش شد، تصفیه شد. این پالایش و تصفیه در قرن چهارم است، که مثل این‌که کتاب کافی نوشته شد، فقیه نوشته شد، و الی آخر کارهایی که شده است که؛

لذا عبدالله بن محمد چون شأنش نقل میراث است، دقت کردید؟ شأنش نقل میراث است. شأنش حدیث، نقل حدیث از امام نیست. مثلاً در این‌جا این روایت علی بن حکم است، میراث علی بن حکم بن زبیر انباری را نقل کرده است. از طرف دیگر می‌بینیم علمای قم، بزرگان قم، مثل محمد بن یحیی در این‌جا، بر این نقل‌ها اعتماد کرده‌اند. بر این آثار اعتماد کرده‌اند و کلینی اعتماد کرده است. روی این جهت عرض کردیم می‌شود گفت به لحاظ فهرستی می‌شود قبول کرد روایت را. اما اگر دنبال مسائل رجالی و این‌که ایشان توثیق بخواهد داشته باشد، نه، توثیقی ندارد. فکر می‌کنم به کامل الزیارات توثیق شده است که آن هم خوب قابل قبول نیست.

عن علی بن الحکم، عن الحسین بن ابی العلاء، که خوب است ان شاء الله، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: هل يحل للرجل، ما يحل للرجل من مال ولده یا ولده؟ قال: قوته بغير سرف ببینید، این روایت برای شیعه است: قوته بغير سرف. قوت یعنی آنچه احتیاج دارد، تازه زیاده روی هم نکند، به اندازه احتیاج. عرض کردم کلمه «غیر سرف» یک جای دیگر هم در روایات آمده است. در حدیث شماره یک هم همین طور بود: عن الرجل یحتاج الی مال ابنه، بله، قال: یا کل منه من غیر سرف. این حدیث محمد بن مسلم بود از کتاب علاء بن رزین. آن جا هم این تعبیر بود. آن جا ببینید یحتاجه آمد، یا قوته آمد، من غیر سرف آمد. این دو حدیث که اکنون در آن ها این عبارات است هر دو شیعی هستند. آن حدیثی که مطلق بود مال واقعی ها بود، مال عبدالکریم...

یکی از حضار: آقا سرف که همه جا حرام است، چه خصوصیتی به این جا دارد؟

آیت الله مددی: نه، یعنی زیاده روی نکند، نه سرف حرام. یعنی زیاد، مثلاً امور ثانوی، ثالثی را نگیرد، امور اولیه زندگی.

بله، قلت لابی عبدالله من غیر سرف، اذا اضطر الیه. باز اضطرار را هم امام اضافه فرمودند. قال: قلت له: عرض کردم، عرض کردم این داریم ما در روایات که؛ فقول رسول الله صلی الله علیه و آله للرجل الذی اتاه، برق آمد، رفت؟ نسوزاند، بدتر نکند. قول رسول الله للرجل الذی قدم اباه، بله، قدم اباه فقال له: انت ومالك لاییک. عرض کردم این روایت در کتب اهل سنت، هم مثل ما، هم خود این روایت «انت ومالك لاییک» آمده است و هم قصه ای دارد. آن قصه اش هم چند جور نقل شده است، یک جور نقل نشده است.

در یکی از آن ها دارد که مثلاً «سرق مالی»، دزدیده، پدرم از من دزدیده است. حالا این جا تعبیر ما دزدیدن ندارد، در روایات اهل سنت دارد. عرض کردم چون به حد کافی ما طول کشیدیم این مسئله را، دیگر خیلی طولانی صحبت نکنیم چون خیلی خارج می شویم از بحث. اگر حال داشته باشیم به متون اهل سنت مراجعه کنیم خیلی متون دارند، و عناوین دیگر هم دارند که دیگر جایش نیست این جا.

فقال: انت ومالك لاییک. فقال علیه السلام: حضرت این گونه فرمودند: انما جاء بابیه الی النبی فقال یا رسول الله، هذا ابی وقد ظلمنی میراثی؛ این جا «ظلمنی» دارد، در روایات اهل سنت «سرقتی»، دزدیده است از من. وقد ظلمنی میراثی من امی. فاخبره الاب انه قد انفقه علیه وعلى نفسه. پدر به رسول الله عرض کرد یا رسول الله درست است میراث مادرش بود، لکن من صرف کردم، هم خودم و هم خود بچه. علیه وعلى نفسه. فقال: انت ومالك لاییک، ولم یکن عند الرجل شیء. ببینید، این جا امام سلام الله علیه دارند حدود سنت را بیان می کنند، شرح خود سنت می دهند. در آن روایتی که خواندیم، امام حدود سنت را بیان کردند با آیه مبارکه، دقت کردید؟ که «ان الله لا یحب الفساد». با آیه مبارکه حدودش را معین کردند، و لذا فرمودند «انی لا احب»، «لا احب» گفتند. این جا امام دارند می گویند اصلاً شرح قصه را می دهند. امام می فرمایند: ولم یکن عند الرجل شیء،

.....
او کان رسول الله یحبس الالب للابن؟ این مرد چیزی نداشته است، از مالی که مال بچه اش میراث بوده برداشته خورده است. دقت کردید؟ عین این سؤال و جواب در کتب اهل سنت هم هست. این «لم یکن عنده» نه، در بعضی روایات «له مال ولولده مال»، این هم دارد در آن: «ان له مالا ولولده مال»، این هم در آن دارد. متون اهل سنت خیلی متغیر است.

البته به اسباب تذکر، یک جایی عبارت دارد: «اجتاح مال ولده». «اجتاح» دارد، «اجتاح» غیر از «احتاج» است. در سؤال آمده است نه در جواب. «اجتاح». «اجتاح» در لغت عرب به معنای یعنی فراگیر، یعنی نابودش کرد، مال بچه اش را خورد، از بین برد «اجتاح» لفظاً مثل «احتاج» نوشته می شود، یا «یحتاج»، اما «اجتاح» به معنای از بین بردن است.

یکی از حضار: ممکن است تصحیف شده باشد؟

آیت الله مددی: نه، واضح است. آن جا، این جا... «اجتاح» اگر در جواب است «احتاج» است، اما در سؤال «اجتاح» است. می خواهم این را بگویم؟ سؤالش این است که آمد گفت که این «اجتاح مال ولده»؛ «اجتاح» یعنی خورد مال را، یعنی تمام مال ولد را تمام کرد «اجتاح» لفظاً مثل «احتاج» نوشته می شود. آن جا «اجتاح» خواندیم، حالا من از باب، چون متوش را من نگاه کردم اجمالاً، تفصیلاً خیلی زیاد است، این قدر زیاد است آدم خسته می شود. ماشاء الله متون را؛ اگر در سؤال آمده است، «اجتاح» آمده است؛ «اجتاح مال ولده»؛ یعنی مال ولدش را خورد، مال بچه اش را خورد اگر در جواب آمده «احتاجه»، این در... «احتاجه» است. مثل هم نوشته می شود، اما یکی «اجتاح» خوانده می شود، یکی «احتاجه» خوانده می شود. این نکته را هم حالا عرض بکنیم.

این روایتی است که عرض کردیم اگر ما باشیم و بحث های رجالی، خود عبدالله بن محمد توثیق روشنی نشده است. اما اگر بحث فهرستی بکنیم، به لحاظ فهرستی می شود قبولش کرد چرا؟ چون ایشان عبدالله بن محمد راوی آثار کوفه است.

یکی از حضار: استاد، راوی آثار بودن صلاحیت های کمتری از روایت از امام می خواهد؟

آیت الله مددی: بله؟

یکی از حضار: اگر کسی راوی آثار باشد، مثلاً صلاحیتش کمتر است؟ راحت تر است از این که از امام...

آیت الله مددی: چون این کتاب علی بن حکم به طرق مختلف در قم موجود بوده است. کلینی که اعتماد کرده بر این، چون می دانسته در بقیه نسخه ها هم موجود است. چون این کتاب ها زیاد نبوده است مثل زمان ما که حالا بیشتر می رویم به اصول و این حرف ها. این ها کتاب فقهی را با هم

مقابله می کردند. نسخه ها را با هم؛ و لذا عرض کردیم این آثار که در قم آمد، انصافاً قمی ها همان آثار کوفه را به نحوی مقابله و تصحیح کردند که از خود نسخه های کوفی بهتر بود.

یک عبارتی است مرحوم نجاشی درباره حمیری دارد، چند روز پیش صحبت حمیری شد، برای قرب الاسناد، درباره حمیری دارد که ایشان وارد کوفه شد، «فسمع منه اهلها واكثروا»، اهل کوفه از ایشان سماع حدیث کردند. با این که معلوم است حمیری حدیثش متعلق به کوفه است. لیکن این قدر این مرد بزرگوار و جلیل القدر است و احادیث را خوب مقارنه کرده و تصحیح کرده است که خود اصلی ها از ایشان شنیدند. اکنون هم شما اگر بدانید، مثلاً نسخه مصباح الاصول آقای خویی که در نجف چاپ شده با این نسخه ای که در قم چاپ کردند، خوب نسخه قم حاشیه دارد، تصحیح دارد، تحقیق دارد، تعلیق دارد، خود نسخه نجف ندارد، اکنون بروید نجف، بیشتر نسخه قمی مطلوب تر است تا نسخه نجفی، با این که اصلش در نجف چاپ شده است. آثاری را که شیعیان یعنی آقایان قم رویش کار کردند، واقعاً بسیار آثار دقیق و لطیف و بسیار آثار علمی است، یعنی کار شده است روی این آثار. این که من می گویم نه به خاطر این که مثلاً بگوییم؛ و لذا این مثل محمد بن یحیی اعتماد کرده است، بعد مثل کلینی اعتماد کرده است؛ نسخه، نسخه خوبی بوده است. در خوبی نسخه؛ اگر روی نسخه شناسی بحث بکنیم، شواهد قبول نسخه فراوان است. اگر روی رجال بحث بکنیم، مشکل برخورد می کنیم.

حالا «ورواه الصدوق باسناده عن الحسين بن ابی العلاء». من دیگر چون این ایام کمتر به کتابخانه مراجعه می کنم، این آخر صدوق، حسین... من چون در نسخه خودم نوشتم ضعیف مثل این که، نوشتم سند ایشان به حسین بن ابی العلاء ضعیف است. نمی دانم اشکال ضعیف؛ اگر زحمتتان نیست مشیخه صدوق، طریقتش را به حسین بن ابی العلاء ببینید.

«ورواه فی معانی الاخبار، عن ابیه»، پدرشان، «عن احمد بن ادریس»، این احمد بن ادریس مثل محمد بن یحیی، عرض کردم ابوعلی اشعری از بزرگان تراز اول قم است، احمد بن ادریس. «عن محمد بن احمد»، که عرض کردیم کراً کتابی است به نام نوادر الحکمه در قم. این کتاب حتی قمی ها «دبه شیب» به آن می گفتند. بعضی ها خیال کردند این بد است، البته انسان نمی داند این مدح است یا ذم است؟ چون شیب یک بقالی بوده است در قم، یک دبه، پستوک ماندی، مثل این اشکاف ها داشته است، هر چه می خواستید از در آن در می آمد، می گفتند این کتاب نوادر الحکمه شیبه دبه شیب است، آن بقال معروف. این حالا کنایه از ضعف و یا کنایه از سعه معلومات این کتاب است.

یکی از حضار: موسی بن سعدان...

آیت الله مددی: موسی بن سعدان؟ بله، اشکال دارد.

عن، این طریق احمد بن ادریس عن محمد بن احمد، صاحب نوادر الحکمه، یک کتابی است بسیار معروف، و مرحوم ابن الولید عده‌ای از روایاتش را استثنا کرده است، معروف است به استثنائات ابن الولید. بعد «محمد بن عیسی»، ایشان این جزء استثنائات نیست. چون آن که استثنا کرده است محمد بن عیسی از یونس است. این جا محمد بن عیسی عن علی بن الحکم است.

البته محمد بن عیسی را اگر ما بگیریم چون غالباً محمد بن عیسی بن عبید، عرض کردیم یقطین از بزرگ‌ترین دعاة بنی عباس است. لذا بنی عباس خیلی خودشان را مدیون او می‌دانستند. بچه‌های او را سعی کردند وزارت و این‌ها بدهند که یکی‌شان هم علی بن یقطین است. و باز بچه‌ها به عکس، با این‌که در دستگاه هارون بودند از شیعیان و مخلصین حضرت موسی بن جعفر بودند. علی ای حال، و یکی از آن‌ها هم عبید است، عبید بن یقطین، و این محمد بن عیسی، محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین است. لذا به او یقطینی هم می‌گویند، عبیدی هم می‌گویند، محمد بن عیسی عبیدی. ایشان محل کلام است، بحث ایشان طولانی است. انصافاً در وثاقتش بحثی نیست اما بعضی جهات دارد که باید بررسی بشود. احتمال قوی‌تری دارد که محمد بن عیسی پدر احمد اشعری باشد، این احتمال هم هست. آن هم محمد بن عیسی است: احمد بن محمد بن عیسی. آن هم یک توثیق روشنی ندارد اما بد نیست، جزء کسانی است که تحمل حدیث کرده است.

علی ای حال، ما بین این دو نفر است. می‌شود قبول کرد «عن علی بن الحکم»، ببینید، باز برگشت به علی بن الحکم. دو نسخه از کتاب علی بن الحکم، دو نسخه تفاوت که در کتاب، یکی از آن‌ها در کتاب صدوق است، یکی از آن‌ها هم در کتاب مرحوم کلینی. «و رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن یحیی...» مرحوم شیخ این را از محمد بن یحیی اول کرده به اسم محمد؛ معروف شده است که اگر شیخ به اسم کسی شروع کرد، از کتاب او است. این مطلب درست نیست؛ یک عده از موارد این‌گونه نیست.

مرحوم شیخ طوسی در اول مشیخه، طریقتش را به کلینی آورده، بعد می‌گوید و روایاتی که از محمد بن یحیی و علی بن ابراهیم و... مشایخ کلینی را اسم می‌برد، از آن‌ها نقل می‌کنم، از این طریق از کلینی است. پس این طریق که می‌گوید محمد بن یحیی، همان طریق کلینی است. گاهی ابتدا می‌کند به اسم محمد بن یعقوب، گاهی ابتدا می‌کند به اسم محمد بن یحیی؛ یکی است، فرقی نمی‌کند.

«و بإسناده عن محمد بن یعقوب و کذا کل ما قبله...» عرض کردیم این کار را صاحب وسائل دارد؛ استخراجات را کامل نمی‌کند. یک دفعه بعد از پنج حدیث می‌گوید: «این را هم شیخ به این سند نقل کرده است»، که این اکنون از نظر علمی مطلوب نیست. در جامع الاحادیث این کار نشده است؛ در جامع الاحادیث جلوی این کار گرفته شده است. مرحوم شیخ صدوق قدس الله نفسه در کتاب به اصطلاح عیون اخبار الرضا، بله، و در علل: «بأسانید تأتی فی محمد بن سنان...» اینجا نوشته محمد بن؛ نه ببخشید، «بأسانید تأتی...» ببینید، ایشان سندی نقل کرده در کتاب علل و عیون

از علل محمد بن سنان، که محمد بن سنان یک کتابی در علل داشته است. عرض کردیم، دیگر حالا چون توضیحاتش را دادم دیگر خیلی طولانی می شود بحثش، اجمالاً عرض کنم: ما اصولاً دو گونه علل داشتیم؛ یکی مثل فضل بن شاذان که علل را بر اساس به اصطلاح علل عقلی و به حساب فلسفه احکام به قول امروز ما، فلسفه احکام نوشته است. یک عده بوده اند کسانی که علل را از روایات تبعداً درمی آوردند، که شاید اولین آن ها مفضل بن عمر است؛ به او نسبت داده اند کتابی در علل الشرائع. و آخرین آن ها تا آنجایی که ما می دانیم، مرحوم شیخ صدوق است؛ بعد از ایشان ننوشته اند. ما چند کتاب داریم که به اسم علل الشرائع، سعی کرده اند علل احکام را هم از تبعد و از روایات در بیاورند. مرحوم نائینی در بحث استصحاب اگر یادتان باشد، وقتی که می گوید «فإنک کنت علی یقین»، می گوید این تعلیل باید عقلایی باشد، تعلیل نمی شود تبعدی باشد؛ خود، مثل اینکه یک حکم تبعدی بیاید و باز تعلیلش به تبعد بکند؟ این دیگر نمی شود که؛ این اشکال مرحوم نائینی قدس الله سره.

اما اخباری های ما این روش را نداشتند؛ تعلیل را هم تبعدی می گرفتند. کتاب هایی ما در این جهت داریم که آخرین آن ها علل الشرائع مرحوم صدوق است؛ یعنی نشنیده ام بعد از علل الشرائع کسی در این مسلک نوشته باشد. شما هم بخواهید بنویسید می شود جمع کرد، روایاتی که در علل نیامده است. روایاتی که مشتمل بر کلمه «فإن»، «لأن»، یکی از ادوات تعلیل. مرحوم نائینی می فرمودند «فإن» تعلیلش قوی تر است تا «لأن». حالا ما به عکس فکر می کردیم؛ فکر می کردیم «لأن» قوی تر باشد. ایشان می فرمودند: نه، فاء تفریع است، تعلیلش قوی تر است تا «لأن».

علی ایّ کیف ما کان، روایاتی را که در باب تعلیل است ایشان آورده اند. آن وقت مرحوم صاحب وسائل سندش را یک جا نقل کرده اند، نوشته اند «بأسانید تأتی». صاحب وسائل این گونه است. اسانیدش را کجا آورده اند؟ در آخر، در خاتمه وسائل، جایی که طرق شیخ صدوق را در مشیخه دارند. در مشیخه صدوق، که مثلاً شرح مشیخه داده اند که «مارواه عن فلان عن فلان عن فلان»، بعد گفته اند: «و مارواه عن محمد بن سنان» در باب علل، سند را آنجا آورده است. لذا این در عبارات وسائل زیاد می آید: «بأسانید تأتی». چون کتابی که اکنون در دست من است چاپ مرحوم آقای ربانی است، جلد، این ۱۲ است در دست من؛ آن که «أسانید تأتی» در جلد ۱۹، اواخر جلد ۱۹ آمده است، در این چاپ آقای ربانی. اما در چاپ آل البیت در به اصطلاح جلد ۳۰ آمده است؛ دقت می کنید؟ در آن جلد ۳۰ آخر، ایشان اسانید شیخ صدوق را آورده، من جمله سند های ایشان را به محمد بن سنان.

یکی از حضار: در بحث اصول ببخشید وقتی فرمودید که بحث ملاکات را اصحاب ما نداشتند، این بحث علل را که محدثین داشتند نمی شود مشابه دانست با آن؟

آیت الله مددی: نه، می گویم تصریح کرده امام، فرموده است. مستنبط العله نیست دیگر، منصوص العله می شود.

دقت کردید؟ در کتاب مرحوم آقای جامع الاحادیث، که امروز فکر می‌کنم برسیم بخوانیم، در جامع الاحادیث در آنجا ایشان نوشته «یاسناد تقدم». ایشان یک بار سند را در باب وضو آنجا آورده است، بعداً حواله به آنجا می‌دهد. مرحوم صاحب وسائل حواله به آینده می‌دهد، ایشان حواله به گذشته می‌دهد. خواستم این دو عبارت را آقایان آشنا بشوند. چون در جامع الاحادیث یک جور اشاره می‌کند، چون یک بار در باب وضو آورده این سند را، بقیه را آنجا حواله می‌دهد؛ می‌گوید: «یاسناد تقدم در باب وضو».

مرحوم صاحب وسائل مثل به اصطلاح خود صدوق، در؛ صدوق هم آورده خودش، نه اینکه آخر، چون مشیخه صدوق را آورده، در آخر، که اواخر جلد ۱۹ می‌شود، اواخر مشیخه هم می‌شود، شاید مثلاً صفحات آخر جلد ۱۹، دو صفحه به آخر مانده. علی ای حال، در آنجا این عبارت در وسائل زیاد است: «بأسانید تأتی». همین عبارت در جامع الاحادیث هم «یاسناد تقدم». غرض روشن شد این «تقدم» و «یأتی» فرق شان با همدیگر چیست؟ فرق شان نکته‌اش این است. عن محمد بن سنان؛ حالا می‌خواهید بخوانید آقا سند ایشان را در علل و در به اصطلاح عیون اخبار الرضا.

یکی از حضار: حدثنا علی بن احمد بن عبدالله قال حدثنا عمیر بن ابی عبدالله عن محمد بن اسماعیل...

آیت الله مددی: حدثنا چه کسی آقا؟

یکی از حضار: عن محمد بن اسماعیل...

آیت الله مددی: نه، قبل از آن.

یکی از حضار: علی بن احمد قال حدثنا عمیر بن ابی عبدالله...

آیت الله مددی: عمیر بن ابی عبد...؟ عمیر؟

یکی از حضار: بله، بله.

آیت الله مددی: اسم عجیبی است، نشنیده‌ام تا کنون مثلاً؛ ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین. اسم عجیبی است عمیر بن ابی عبدالله. خیلی عجیب

است. شاید اسم دیگری بوده است. عمیر که معنی ندارد. چون؛ حالا بفرمایید، ببخشیدها، بفرمایید. بله. بعد از او چه کسی؟

یکی از حضار: عن محمد بن اسماعیل، عن علی بن عباس، قال حدثنا...

آیت الله مددی: علی بن چه کسی آقا؟

یکی از حضار: علی بن عباس.

آیت الله مددی: عباس.

یکی از حضار: قال حدثنا القاسم بن ربیع الصحاف عن محمد بن...

آیت الله مددی: احتمال می دادم همین قاسم بن ربیع باشد. من احتمال می دادم؛ این قاسم بن ربیع عرض کرده ام، قاسم بن ربیع کارش صحافی بوده است. صحاف آن زمان یا وراق به آن ها می گفتند، کارشان انتشاراتی بوده است. همین انتشاراتی که ما امروز داریم، این وراقین آن زمان، کار وراق ها این بوده است. این فهرستی هست متعلق به ندیم، معروف، یا ابن ندیم، صحیح آن ندیم است. فهرست، این شیخ الوراقین است، رئیس سندیکای انتشارات بغداد در اواخر قرن چهارم؛ ۳۷۰، ۳۸۰ وفاتش است.

یکی از حضار: سلطان وراق...

آیت الله مددی: اها، سلطان وراق به قول شما.

این رئیس سندیکای انتشاراتی ها است. و لذا عرض کردیم کتابی را که در کتاب فهرست ندیم آمده، امتیازش این است که در بازار بوده است؛ یعنی انتشاراتی ها؛ آن وقت انتشارات آن زمان مثل اکنون چاپ نبوده است. این گونه بوده است که وراق مثلاً یا کسی را معین می کرده می نشسته، مثلاً دویست نفر، صد نفر، به حسب توانایی خودش، مثل انتشاراتی زمان ما، سیصد نفر می نشستند، هم زمان می نوشتند. این می خوانده «حدثنا علی بن ابراهیم»، آن ها می نوشتند، که در یک خواندن سیصد نسخه تکثیر می شد. تکثیر نسخه توسط وراقین به این صورت بوده است. این قاسم بن ربیع صحاف یا وراق، این وراق خط غلو است؛ یعنی عمده آثار خط غلو که ما داریم، وراق آن آقا است: قاسم بن ربیع. من هم خودم احتمال می دادم که قاسم بن ربیع باشد. قبلی های آن که ظلمات بعضها فوق بعض، احتمالاً از خط غلو باشند.

علی ای حال خود محمد بن سنان، عرض کرده ام من، اصطلاح را دقت کنید ما یک خطی به نام خط غلو داریم. حالا این ها غالی بودند، نبودند، چه بود، حقیقت آن چه بود، ما دیگر وارد آن بحث نمی شویم؛ لذا اسم آن را گذاشتیم خط غلو اصطلاحی. به این ها می گفتند غلو؛ حالا غلو بود، غلو نبود؛ به قول بعضی از آقایان می گفت: «فهذا لیس من الغلو فی شأنهم؛ شأن ائمه، بل من علو شأنهم»! می گفتند خط غلو نیست، خط علو است! این ها علو شأن اهل بیت است، نه غلو در شأن اهل بیت! علی ای حال، من حالا فعلاً وارد تفسیر خط غلو؛ چون خط غلو یک رؤس اصلی دارد، یک فروعی دارد، لوازمی دارد، لوازم ماهیت، لوازم وجود، یک شرحی دارد که بخواهیم شرح بدهیم اصلاً از بحث کلاً خارج می شویم و به درازا هم می کشد.

به هر حال برای اینکه از آن شرح ما اجتناب بکنیم، به نحو اجمال می‌گوییم خط غلو اصطلاحی. این خط غلو اصطلاحی که ما داریم، تقریباً به عنوان یک خط که آثار علمی دارد، دقت کنید. مهم در این خط این بود که ایجاد آثار علمی کرد در مقابل خط اعتدال. این اول آن‌ها جابر بن یزید جعفی است، رهبرشان هم مفضل بن عمر جعفی. این دیگر بنیان‌گذار این خط به تمام معنا، مرحوم مفضل بن عمر جعفی است. البته به ایشان هم انحراف عملی نسبت داده شده است، اما فکر نمی‌کنم؛ مثلاً نسبت داده شده نماز نمی‌خوانده است؛ فکر نمی‌کنم، فکر نمی‌کنم این مطلب درست باشد. شأن ایشان اجل است، دیگر وارد این بحث نمی‌خواهم بشوم.

و ناشر این خط، یعنی کسی که آثار خط غلو را خیلی نقل کرده، محمد بن سنان است. و انتشاراتی این خط، همین قاسم بن ربیع است که اسمش را اکنون خواندیم؛ این انتشاراتی خط غلو اصطلاحی. حالا غلو بوده یا غلو نبوده، چون یک عده می‌گویند نه، این‌ها جزو اولیاء الله هستند، جزو نمی‌دانم خط اولیاء اهل بیت هستند الی آخره، من وارد این بحث آن نمی‌شوم.

علی ای کیف ما کان، سندش واضح است که خیلی ضعیف است. و چنین مطلبی را ما اصولاً نداریم؛ یعنی اثبات این مطلب که حضرت چنین نامه‌ای را به محمد بن سنان نوشته‌اند، اصولاً نمی‌شود اثبات کرد. با این روایتی با این درجات ضعف نمی‌شود اثبات کرد. این راجع به اینکه محمد بن سنان و این درجه ضعفش.

البته چیز عجیبی که هست، این نامه حضرت به محمد بن سنان در تحف العقول هم آمده است. چون این از اختصاصات مکتب قم است، در مکتب بغداد نیامده است؛ کلینی نقل نمی‌کند. این از اختصاصات صدوق است، مکتب قم این را نقل کرده‌اند. به هر حال در اینجا علت اینکه چرا «الوالد يأخذ من مال ولده»، تمسک کرده به آیه «یهب لمن یشاء إناثاً و یهب لمن یشاء الذکور»؛ پس فرزند هبه خدا است، هبه الله است، این هبه الهی است. خوب، انسان در هبه خودش می‌تواند تصرف کند؛ به این آیه تمسک شده است. این تمسک به این آیه، در روایات اهل سنت هم آمده است؛ خیلی عجیب است. در روایات اهل سنت هم همین آیه ذکر شده است، در روایاتی که در کتب اهل سنت آمده است. اما اکنون نمی‌دانم متعلق به رسول الله نسبت داده‌اند یا بزرگان‌شان گفته‌اند؛ دیده‌ام آیه را خوانده‌اند، اما نسبت آن را اکنون نمی‌دانم. این راجع به این مطلب.

مرحوم آقای بروجردی، دیگر امروز وسائل تمام شد. مرحوم آقای بروجردی عقیده‌شان این بود که خوب است ما در اول باب، اگر آیه قرآن داریم آیه را اول بیاوریم. و اشکال‌شان به صاحب وسائل این بود که آیات را نیاورده است؛ لذا ایشان در اول این باب آیه آورده است، همین آیه را آورده است: «یهب لمن یشاء...». البته دلالت آیه که باید برگردیم به معنا و به اصطلاح تأویل و این‌ها، والا ظاهر آن که این نیست که «یهب لمن یشاء إناثاً» این

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۱۴۰۵/۰۷/۱۸ - ۲۰۲۶/۱۰/۱۰

موضوع: خارج فقه - مکاسب بیع

صفحه ۱۴

جلسه: ۱۸

به معنای این است که می تواند در مال فرزند خودش تصرف کند. و این را هم توضیح آن را دادیم که تمسک به آیات احکام یکی از معضلات دنیای اسلام است، که آیا آیه به این معنا دلالت دارد یا ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين